



[shahla@aghapour.de](mailto:shahla@aghapour.de)

شہلا آقاپور

گزینہ اشعار فلسفہ زندگی 1370-1380  
چاپ اول: 1384، نشر آیدا-آلمان 104 صفحہ

### آشفستگی جهان

در کودکی به من گفته اند :

نقش تو

آستان فتح خویش

نہا دت دوست داشتن

مرہم ہر درد بودن

\*

کسی

ہر شب

دعا

تزیین معبد می کند

نوری در تاریکی

می آراید

\*

فیلسوفی

برای ہر اثری

دلیلی می آفریند

و

در اندیشہ ی

عالم و آدم

بسر می برد

\*

انگار هیچ اتفاقی

نیفتا دہ است .

\*

درویشی در خلصہ

دیگر

نمی ہراسد

\*

شاعری برای  
دلتنگی خود  
ما را  
اسیر آینه می کند  
\*

انگار هیچ اتفاقی  
نیفتاده است.  
\*

در کودکی به من گفته اند:  
نقش تو

آستان فتح خویش  
نهادت دوست داشتن  
مرهم هر درد بودن  
\*

آیا من  
هرگز بوده ام  
وجود داشته ام  
یا خیالی  
بیش نبوده است.  
\*

کدامین نهاد  
کدامین نقش  
کدامین مرهم  
\*

در کودکی به من گفته اند :  
دیوانگان با خود  
حرف می زنند  
می خندند  
قانون  
زیر پای می گذارند  
\*

آیا راه آنان  
بیراهه است  
\*

یا  
این ،  
تصور ما  
از صحنه ی زندگی است  
\*

می خواهم خود را  
در عطر گل های دریائی  
رها کنم  
\*

به بادها بسپارم  
در رودخانه ها  
جاری شوم  
\*

راه بودا پیش گیرم و  
غرق روشنائی شوم  
\*

شاید هم

به اول. خلقت بر سم  
\*  
در گوشه ای از خیا بان  
جایی گزینم  
و گدایی  
ژنده پوشی با شم  
و در شک و تردید بگویم  
همه چیز بیهوده است  
\*

دنیا  
کویری است  
سراب گونه.  
\*  
در کودکی به من گفته اند:

مرگ  
انتظاری است  
آسرار آمیز  
\*  
اگر مشتی خاک  
بر مزار عزیزی  
بیفشانی  
در زمان حل خواهی شد  
\*

هرگز  
به وسوسه های  
جستجوی خویش  
نیاندیشی  
\*  
در کودکی به من گفته اند:  
نیرو برابر است با گل  
در سرعت نور به توان دو  
\*

کهکشانها  
از هم دور می شوند  
مدام تولید مثل می کنند  
از انفجار و انقباض ما ده ای  
به حجمی بزرگ  
در انبساط رسیده اند  
\*

آدم ،  
ماشینی است  
با احساس؟  
از او چیزی  
جز خاک  
نمی ماند؟  
\*

همه چیز  
تصادفی است!؟  
ارادی است!؟  
یا از پیش تعیین نشده!؟

\*

آری  
این سر نوشت  
یا تقدیر  
من و توست.  
\*

در کودکی به من گفته اند:

در بازی سیاست  
دروغ هر روز برابر آئینه  
تکرار می شود  
\*

خود فروش  
ناچار  
بدن فروشی را  
گزیده است  
\*

کسی جای خالی عشق را  
در آغوش معشوقه ها  
می جوید.  
\*

در کودکی به من گفته اند:

دعای مادر عشق  
تسلای درد تو است  
در تاریکی  
به سوی  
من آشفته  
می شتابد  
فرو می روم  
به سرای عشق او  
\*

آه می کشم  
به سوز ساز دوست  
\*

بهار می بینم  
بهار در نگاه مرغکان  
مجدوب جهان می شوم  
\*

پیوسته مثل جویباری  
به دریاها می پیوندم  
\*

گرده هایم  
جایی دیگر  
رشد خواهند کرد  
\*

چه کسی می داند  
\*

شاید  
دانه های اشکم  
نیز  
در خاک عزیزی

سبز شوند

\*

آه

چه کسی

می داند

شاید

عشق او

تسلی

در دامن است

\*

آه

چه کسی

می داند...

شهلا آقاپور